

عیب پوشی عباسقلی خان

- عباسقلی خان در مشهد بازار معروفی دارد. مسجد - مدرسه - آب انبار - پل و دارلایتم و اقدامات خیریه دیگری هم از این دست داشته است. به او خبر داده بودند در حوزه علمیه ای که با پول او ساخته شده، طلبه ای شراب می خورد !!!

ناگهان همه ای در مدرسه پیچید. طلاب صدا می زدند حاج عباسقلی است. در این وقت روز چه کار دارد؟ از بازار به مدرسه آمده است. عباسقلی خان یکسره به حجره ی من آمد و بقیه دنبالش. داخل حجره همه نشستند. ناگهان عباسقلی خان به تنهایی از جایش بلند شد و کتابخانه کوچک من را نشانه رفت. رو به من کرد و گفت :لطفا بفرمایید نام این کتاب قطور چیست؟ گفتم: شاهنامه فردوسی. - دلم در سینه بدجوری می زد. سنگی سنگین گویی به تار مویی آویخته شده است. بدنم می لرزید. اگر پشت آن کتاب را نگاه کند، چه خاکی باید بر سرم بریزم؟ عباسقلی خان دستش را آرام به سوی کتاب های دیگر دراز کرد...

- ببخشید، نام این کتاب چیست؟ - بحارالانوار. عجب...! این یکی چطور؟ گلستان سعدی. چه خوب...! این یکی چیست؟ حلیه المتقین و این یکی؟! ... لحظاتی بعد، آن چه نباید بشود، به وقوع پیوست. عباسقلی خان، آن چه را که نباید ببیند، با چشمان خودش دید. کتاب حجیمی را نشان داد و با دستش آن را لمس کرد. سپس با چشمانی از حدقه درآمده به پشت کتاب اشاره کرد و با لحنی خاص گفت:

- این چه نوع کتابی است، اسمش چیست؟ معلوم بود. عباسقلی خان پی برده بود و آن شیشه لعنتی پنهان شده در پشت همان کتاب را هدف قرار داده بود. برای چند لحظه تمام خانه به دور سرم چرخید، چشم هایم سیاهی رفت، زانوهایم سست شد، آبرو و حیثیتم در معرض گردباد قرار گرفته بود. چرا این کار را کردم؟! چرا توی مدرسه؟! خدایا! کمکم کن، نفهمیدم، اشتباه کردم... خوشبختانه همراهان عباسقلی خان هنوز روی زمین نشسته بودند و نمی دیدند، اما با خود او که آن را در اینجا دیده بود چه باید کرد؟

- بالاخره نگفتی اسم این کتاب چیست؟ - چرا آقا ؛ الان می گم. داشتم آب می شدم. خدایا! دستم به دامن. در همین حال ناگهان فکری به مغزم خطور کرد و ناخودآگاه برزبان راندم: یا ستار العیوب، و گفتم: نام این کتاب، «ستارالعیوب» است آقا! فاصله سوال آمرانه عباسقلی خان و جواب التماس آمیز من چند لحظه بیشتر نبود. شاید اصلا انتظار این پاسخ را نداشت. دلم بدجوری شکسته بود و خدای شکسته دلان و متنبه شدگان این پاسخ را بر زبانم نهاده بود. حالا دیگر نوبت عباسقلی خان بود. احساس کردم در یک لحظه لرزید و خشک شد. طوری که انگار برق گرفته باشدش. شاید انتظار این پاسخ را نداشت. چشم هایم را بر هم نهاد. چند قطره اشک از لابلای پلک هایم چکید. ایستاد و سکوت کرد. ساکت و صامت و یکباره کتاب ستار العیوب (!) را سرجایش گذاشت و از حجره بیرون رفت. همراهانش نیز در پی او بیرون رفتند، حتی آنها هم از این موضوع سر درنیاورند، و هیچ گاه به روی خودش هم نیاورد که چه دیده است.

... اما محصل آن مدرسه، همانند عادت را به عبادت مبدل کرد. سر بر خاک نهاد و اشک ریخت. سالیانی چند از آن داستان شگفت گذشت، محصل آن روز، بعدها معلم و مدرس شد و روزی در زمره بزرگان علم، قصه زندگی اش را برای شاگردانش تعریف کرد. «زندگی من معجزه ستارالعیوب است» ستار العیوب یکی از نام های احیاگر و معجزه آفرین خدا است و من آزاد شده و تربیت یافته همان یک لحظه رازپوشی و جوانمردی عباسقلی خانم که باعث تغییر و تحول سازنده ام شد.

منبع: «اخلاق پیامبر و اخلاق ما»؛ نوشته استاد جلال رفیع انتشارات اطلاعات صفحه ۳۳۲

عیب پوشی و ستار العیوب بودن

مردم بجای حفظ آبروی یکدیگر، با افتخار آبروی هم را می برند. در روزنامه ها و رسانه ها آبروی فردی را می برند، بعد از تکذیب خبر با یک تیتیر کوچک آیا آبروی فرد بر می گردد؟

«إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا». اگر فاسقی برای شما خبری آورد بررسی و تحقیق کنید. (حجرات، ۶)

گران ترین و مهم ترین مسئله برای یک انسان آبروی اوست که اگر رفت، دیگر بر نمی گردد.

روزی پیامبر (ص) به کعبه نگاه کردند و فرمودند: «ای کعبه! خوشا به حال تو، خداوند چقدر تو را بزرگ و حرمتت را گرامی داشته است! به خدا قسم حرمت مومن از تو بیشتر است.» اگر کسی به کعبه جسارت کوچکی کند ما تا آخر عمرمان می گوییم دیگر پست تر از این کسی نیست. اما پیامبر (ص) می فرمایند: حرمت مومن از کعبه بیشتر است.

- مرحوم آیت الله العظمی سلطانی طباطبایی (قدس الله نفسه الزکیه) عالم بسیار بزرگوار و استاد العلماء بود. یعنی به جز چند تا مرجع که با ایشان هم سن و هم دوره بودند، باقی علماء شاگردی آقای سلطانی را نموده بودند. یکی از آقا زاده های ایشان می گوید: یک روز نشسته بودیم؛ با خود گفتیم از پدرم استفاده بکنم، به ایشان گفتیم: اگر بنا بشود که شما به من فقط یک نصیحت بکنید، چه می گوئید؟ میگویند: ایشان سرشان را پایین انداخته، تأملی کردند؛ سپس سرشان را بلند کرده فرمودند: **آبروی کسی را مبر! منبع: گناهان کبیره؛ نوشته ی مصطفی کرمی نژاد؛ صفحه ۸۰**

پیامبر (ص): ربا ۷۳ قسم و مرتبه دارد که پایین ترین گناه آن (نعوذ بالله) مثل نزدیکی با مادر خود است و بالاترین آن، تجاوز به آبروی دیگران است.

- آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی نماینده ای برای مردم شهری فرستاد، و مردم به او نامه می نوشتند که این نماینده در حال بردن آبروی شماست. ولی ایشان آن فرد را عوض نمی کردند و می گفتند ایشان قبل اینکه نماینده من شود، کمی آبرو داشت و بعد از اینکه نماینده من شد، چندین برابر آبرو پیدا کرد. حال من مانده ام چطور او را بردارم که آبروی کمی که داشت سر جایش بماند!

زن و شوهری که با هم خوب بوده اند، اما الآن که می خواهند از هم طلاق بگیرند، چنان آبروی هم را می برند و به یکدیگر هم می گویند: کاری می کنم مجبور بشوی از این شهر بروی و مومن اینطور نیست. قرآن در آیه ۲۳۱ سوره بقره می فرماید: «فَأَمْسِكُوهُمْ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُمْ بِمَعْرُوفٍ». پس (یا دوباره رجوع کنید و) آنها را به خوبی و خوشی نگه دارید و یا (به ترک رجوع) به خوبی و خوشی رها سازید.

- شخصی در منزل همواره با همسر خود دعوا می کرد، و در جواب همسایه اش که گفت چرا اینگونه اید، گفت به شما چه مربوط؟ زن من است. و وقتی از هم جدا شدند، همسایه باز پرسید مشکل با آن خانم چه بود؟ گفت: به من چه! زن مردم است. این می شود خوب زندگی کردن و خوب جدا شدن.

پیامبر (ص) می فرمایند: «أَذَلُّ النَّاسِ مِنْ أَهَانِ النَّاسِ». ذلیل ترین مردم کسی است که به مردم اهانت کند. امام صادق (ع) از قول پیامبر (ص) می فرمایند: خداوند فرمودند هر کس دوستی از دوستان مرا خوار کند، در کمین جنگ با من است.

فضیلت حفظ آبروی مردم

روایت داریم اگر کسی در مجلسی که از برادر مومنش غیبت می کنند، وارد شود و آن غیبت را دفع کند، خداوند هزار باب بدی در دنیا و آخرت را از او دفع می کند. خداوند وکیل مدافع مومنان است، «یدافع عن الذین آمنوا». کسی که از حق و آبروی مومنان دفاع کند، خداوند مشکلات زندگیش را رفع می کند و بالعکس.

گناهانی که مصداق بردن آبروی مومن هستند

۱. غیبت: این گناه از عمل منافی عفت و قتل بدتر است، «الغیبه اشد من القتل». «الغیبه اشد من الزنا». تمام کارهای خیر انسان را از بین برده و همانند خوردن گوشت تن برادر مرده مومن است. «وَلَا يَغْتَبُ بَعْضُكُم بَعْضًا يُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ». و هیچ یک از شما دیگری را غیبت نکنند، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟! (حجرات، ۱۲)

خداوند به حضرت موسی (ع) می فرماید: غیبت کننده اگر توبه نماید، آخرین فردی است که وارد بهشت می شود و اگر توبه نکند اولین فردی است که وارد دوزخ می شود. غیبت را کوچک نشماریم. غیبت، تمام کارهای خیر انسان را از بین می برد.

غیبت در سیره علما و بزرگان

- حضرت امام خمینی قدس سره در کنار درس و بحث به تفریح هم علاقه داشت. در جوانی روزهای جمعه با طلاب برای تفریح از شهر خارج می شدند، اما قبل از حرکت می فرمود: به چند شرط با شما بیرون می آیم: ۱- نماز را اول وقت بخوانیم. ۲- در تفریح از کسی غیبت نشود. منبع: خاطرات حجت الاسلام قرائتی (جلد ۲)، صفحه: ۹۰

- آیت الله مظاهری (رئیس حوزه علمیه اصفهان) تعریف می کنند: روزی حضرت امام شنیدند که طلبه ها پشت سر یکی از علما بدگویی کردند؛ ایشان بسیار عصبانی شدند و نتوانستند درس را تمام کنند و ۳ روز تب کردند.

- علامه طباطبایی وارد حجره ای شدند، و فوراً خارج شدند و گفتند: مثل اینکه کسی قبل از من اینجا غیبت کرده و دیگر وارد آن حجره نشدند.

۲. تهمت: فرق آن با غیبت این است که پشت سر مردم اگر راست بگوییم می شود غیبت، و اگر انجام نداده باشد می شود تهمت؛ از یک منظر تهمت بدتر است چون طرف کاری نکرده، اما اگر بخواهیم به مردم بگوییم که غیبت کردیم یا تهمت زده ایم، غیبت بدتر است، چون آبروی مومن رفته است و دیگر بر نمی گردد. مثلاً کسی بد اخلاق است و ما گفته ایم فلانی بد اخلاق است. در تهمت می گوییم ما دروغ گفته ایم، ایشان بد اخلاق نیست. اما در غیبت آبروی شخص را برده ایم و دیگر بر نمی گردد.

خداوند در سوره همزه می فرماید: «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ (۱) الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَ عَدَدَهُ (۲) يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ (۳) كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ (۴) وَ مَا أَذْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ (۵) نَارُ اللَّهِ الْمَوْقَدَةُ (۶) (۱) وای بر هر عیب جوی طعنه زن. (۲) آنکه مالی جمع کرد و شماره اش کرد. (۳) او خیال می کند که اموالش او را جاودان ساخته است. (۴) چنین نیست (که می پندارد) قطعاً او در (آتش) شکننده ای افکنده شود. (۵) و تو چه دانی که (آتش) خرد کننده چیست؟ (۶) آتش افروخته الهی.

۳. عیب جویی: عیب جویی از گناه هایی است که آبروی مردم را می برد.

قال النبي صَلَّى الله عليه و آله: «يا عليّ، تريد ستمائة ألف شاة أو ستمائة ألف دينار أو ستمائة ألف كلمة، قال: يا رسول الله ستمائة ألف كلمة، فقال صلى الله عليه و آله: اجمع ستمائة ألف كلمة في ست كلمات: يا عليّ، إذا رأيت الناس يشتغلون بالفضائل فاشتغل أنت بإتمام الفرائض. إذا رأيت الناس يشتغلون بعمل الدنيا فاشتغل أنت بعمل الآخرة. و إذا رأيت الناس يشتغلون بعيوب الناس فاشتغل أنت بعيوب نفسك. و إذا رأيت الناس يشتغلون بتزيين الدنيا فاشتغل أنت بتزيين الآخرة. و إذا رأيت الناس يشتغلون بكثرة العمل فاشتغل أنت بصفوة العمل. و إذا رأيت الناس يتوسّلون بالخلق فتوسّل أنت بالخالق.»

پیامبر (ص) به حضرت علی (ع) فرمودند: ۶۰۰۰ گوسفند می خواهی به تو هدیه بدهم، ۶۰۰۰ کلمه یا ۶۰۰۰ دینار؟ حضرت گفتند: ۶۰۰۰ کلمه. پیامبر (ص) گفتند: این ۶ جمله خلاصه آن ۶۰۰۰ کلمه است: ۱. هر وقت دیدی مردم دنبال مستحباتند، تو دنبال واجبات باش. (مثلاً نماز صبحش را نخوانده، تا نیمه های شب سینه می زند) ۲. هر وقت دیدی مردم مشغول دنیا هستند، تو دنبال آخرت باش ۳. هرگاه دیدی مردم دنبال عیوب دیگرانند، تو دنبال عیوب خودت باش. حضرت علی (ع): پر کاه را در چشم مردمان می بیند اما تنه درخت را در چشم خود نمی بیند. ۴. هرگاه دیدی مردم سرگرم تزیین دنیا هستند، تو سرگرم تزیین آخرت باش ۵. هرگاه دیدی همت مردم در زیادی عمل در حال سپری شدن است، تو دنبال اخلاص در عمل باش. (روضه امام حسین (ع) نمی گیرد به خاطر اینکه نمی تواند شام بدهد. دنبال سخنران یا مداحی است که جمعیت غلغله شود. دنبال اخلاص باشیم نه حجم عمل) ۶. هرگاه مردم متوسل به مخلوق شدند، تو متوسل به خالق شو.

۴. تمسخر: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ». همدیگر را مسخره نکنید! (حجرات، ۱۱)

برخی گناهان است که با توبه پاک می شوند (مثل چشم چرانی)، برخی دیگر باید عملی مثل نماز بجا بیاوریم تا بخشیده شوند (مثل استغفار و توبه بی نماز) ولی برخی گناهان هستند که باید بزرگی مثل پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) برایمان استغفار کنند. «و لو انهم اذ ظلموا جاؤا فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول اوجدوا الله توباً رحيماً». اگر اینان زمانی که به خود ستم کردند نزد تو آمده و از خدا آمرزش می طلبیدند، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هم برای آنها استغفار می کرد، خدا را پذیرای توبه و مهربان می یافتند. (نساء، ۶۴)

اما گناهی است که هر چه استغفار کند بخشیده نمی شود. «استغفر لهم او لا تستغفر لهم ان تستغفر لهم سبعین مرة فلن يغفر الله لهم ذلک بانهم كفروا بالله و رسوله و الله لا یهدی القوم الفسقین». برای ایشان آمرزش بخواهی و یا نخواهی (برابر است)، خداوند هرگز ایشان را نخواهد آمرزید هر چند هفتاد بار برایشان آمرزش بخواهی، و این بدان جهت است که ایشان به خدا و رسولش کفر ورزیدند و خداوند مردم فاسق و عصیانگر را هدایت نمی کند. (توبه، ۸۰)

لن، نفی ابد است یعنی هیچ وقت آنها را نمی بخشم. در آیه قبل خداوند می فرماید: **کسانی هستند که مومنین را مسخره کردند.** مسخره کردن بد است، مخصوصا مسخره کردن مومنین بخاطر ایمان شان. مثلا شخصی ریش گذاشته است مسخره اش می کنیم. خانمی را به خاطر چادر مسخره می کنیم. به خاطر نماز خواندن، رشوه نگرفتن، لباس پیامبر داشتن و ...

۵. فاش کردن عیوب:

« لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ ». خداوند افرادی که عیوب دیگران را فاش می کنند را دوست ندارد. (نساء، ۴۸)

- آقای قرائتی می گفتند: اسنادی داشتیم که عیوب شخصی در آن بود، و اگر دست مردم می افتاد آبروی فرد می رفت. یک شب قبل خواب گفتم اگر بمیرم این ها دست مردم می افتد، پس همه را آتش زدم.

روایت داریم: کسی که عیوب مردم را برملا کرد، خداوند هم عیوب او را برملا می کند. اگر ما ستارالعیوب باشیم خدا هم ستارالعیوب است.

۶. سوء ظن: «اجتنبوا کثیراً من الظن». از شک و سوء ظن زیاد پرهیزید. (حجرات، ۱۲)

- فردی تعریف می کرد که در وضو خانه مسجد شاهد بودم امام جماعت از دستشویی بیرون آمد و یگراست به محراب مسجد رفت و بدون وضو نماز خواند!! از آن مسجد بیرون رفتم و جای دیگری نماز خواندم! از آن به بعد به همه دوستان و آشنایان گفتم که در فلان مسجد نماز نخوانید چون امام جماعت آن آلازم گرفته!! و نماز بی وضو می خواند!! این رویداد گذشت تا یک زمان به علت بیماری؛ آمپولی تزریق کردم و هنگام نماز با خود گفتم یکبار دیگر محل تزریق را در دستشویی ببینم تا از طهارت لباس و بدن اطمینان داشته باشم. وقتی از دستشویی بیرون آمدم و آماده نماز شدم؛ گویی به من الهام شد: شاید آن روز هم امام جماعت مسجد؛ مشابه من به قصد دیگری وارد دستشویی شده است. از خودش این را پرسیدم. حرفم را تایید کرد. اما چه فایده من آبروی او را پیش افراد زیادی برده بودم.

۷. تجسس: «وَلَا تَجَسَّسُوا». تجسس نکنید! (حجرات، ۱۲)

بعضی ها همواره در حال تجسس از بقیه هستند.

یکی از فضائل در حال فراموشی حفظ آبروی مردم است.

- آیت الله قاضی در سبزی فروشی برگ های پلاستیک کاهو را بر می داشتند، تا آبروی مرد فروشنده که فقیر بود را حفظ کند.

- فردی فقیر وارد مدینه شد، مردم به او گفتند فقط حسین ابن علی (ع) به تو کمک می کند. امام ایشان را به خانه بردند، لباس خود را در آوردند و پولی وسط آن گذاشتند و از پشت در به او دادند و گفتند اگر کم است بر ما ببخش، حق ما را خورده اند و گرنه بیشتر از این ها کمکتان می کردیم.